

به نام خدا

فرمت پی دی اف (pdf) نوشته ها و پست های وبلاگ **ایل**:

1

قرمز:

گره ابروانش کور بود. دست به سینه زده بود و با تکبر و غرور پایین را نگاه می کرد. 2-3 روزی بود که اینگونه شده بود. نورش کمتر شده بود چرا که انرژی اش را صرف حالات درونی اش می کرد. قبلا زیباتر بود آنگاه که نورش با نور شفق در هم می آمیخت و تشخیصش برایت سخت بود که کدام یک خورشید است.. چرا و چگونه به این روز درآمده بود(؟) خدا می دانست....
وجودش از شراره های فرور و خود پرستی مالا مال بود.
در مقابل «سبز» هیچ نمی گفت، صبور و شکیبیا البته تا دیروز.....
ناگهان از کوره در رفت و گفت: من رنگ شادابی ام.
پاسخ داد: رنگ خونم.
گفت: نشاط از من می بارد.

....

دعوا بالا گرفت: بالاخره او تحریک شده بود. بله «قرمز» توانسته بود او را تحریک کند که به مشاجره با او بپردازد. یعنی.....

یکی می گفت و دیگری پاسخ می داد تا.....

«زرد» خسته شده بود. از دست قرمز آسی بود و همچنین متعجب از کار سبز. صبر و شکیبایی هم خوب چیزی بود پس منتظر ماند. 1 ساعت 2 ساعت و همچنان دعوا ادامه داشت.
تا این که زرد بانگ بر آورد بر سر آن دو دوست-از گذشته گفت از زمان دوستی از زمان یاهم بودن متحد بودن یکی بودن.

چهره ها در هم رفته بود زرد همچنان مانند پیری خردمند آنها را نصیحت میکرد. صحبتهایش که به پایان رسید. دست به پایین آورد. دست بالا را گرفت. آن 3 دوست دست یکدیگر را فشردند. چهره هاشان از هم شکفت و...

پدر استارت اتومبیل را زدو من همچنان که از آنها دور می شدم. به آنها می نگریستم. لبخند بر روی چهره هاشان نقش بسته بود. دستهایشان بالا بود انگار مرا با آنها بدرقه می کردند.

به نام خدا

فرمت پی دی اف (pdf) نوشته ها و پست های وبلاگ **ایلی**:

2

خانه ی دوست کجاست
درفلق بود که پرسید سوار
آسمان مکثی کرد.
رهگذر شاخه ی نوری که به لب داشت
به تاریکی شنها بخشید و
به انگشت نشان داد سپیداری و گفت:
نرسیده به درخت
کوچه باغی است که از خواب خدا سبزتر است
و در آن عشق
به اندازه ی پره‌های صداقت آبی است.
میروی تا ته آن کوچه که از پشت بلوغ سر به در می آرد
پس به سمت گل تنهایی می پیچی.
دو قدم مانده به گل
پای فواره ی جاوید اساطیر زمین می مانی.
و تورا ترسی شفاف فرا میگیرد.
در صمیمیت سیال فضا
خش خشی می شنوی
کودکی می بینی.
رفته از کاج بلندی
بالا جوجه بردارد از لانه ی نور
و از او می پرسی
خانه ی دوست کجاست.